

قشنگترین هدیه تولد دنیا!



چند روز بیشتر به شب یلدا نمانده است. مادر هفته ای یک بار صبح خیلی زود، دست او و برادرش را می گیرد و از این قطار مترو به آن قطار مترو و از این اتوبوس به آن اتوبوس برای دیدن پدر می روند و بعد او را می بینند پشت شیشه و گاهی بدون آن شیشه که می تواند دست به موهای خرمایی دخترکش عسل بکشد و بگوید: زودی می آیم خانه... گریه نکن!

از وقتی دوباره مدرسه ها باز شده، مادر دو سه هفته یک بار دو بچه اش را با خود همراه می کند. دخترک کلاس دوم رفته و پسرش کلاس ششم. هفته ای یک بار از درس ماندن، عاقبت خوبی ندارد. اما پدر هر روز عصر که از مدرسه برمی گردند، تلفنی حالشان را می پرسد و باز قول می دهد زود به خانه برمی گردد!

فردا شب سومین سالروز تولدی است که دخترک بدون بابا، شمع کیک کوچک تولدش را فوت می کند. امسال بیش از سالهای قبل دلتنگ است. بعضی وقتها پدر دوستانش را دم در مدرسه می بیند ولی پدر او تا حالا مدرسه عسل را ندیده است. می داند که زندان جای خوبی نیست، مادرش به او و برادرش سپرده که به دوستانشان نگویند پدرم زندانی است ولی کنجاویها آزارشان می دهد.

خانواده پدری امیر تقریباً پرجمعیت بود. یک برادر بزرگتر و چهار خواهر کوچکتر از خودش داشت. یکی از خواهرانش معلولیت مادرزادی داشت، یکی دیگر طلاق گرفته و با فرزندش به خانه پدر برگشته بود و برادرش بیماری نارسایی کلیه داشت.

پدر امیر را در محل می شناختند. مغازه ای محقر ولی دلی بزرگ داشت. به اسمش قسم می خوردند. هر نیازمندی برای دریافت کمک به در خانه یا مغازه اش می رفت، دست خالی بر نمی گشت. کم و زیاد همیشه دستش باز و دلش گشاده بود. وقتی عمرش به پایان رسید و باید می رفت، بچه ها و مخصوصاً دخترهایش را به امیر سپرد. می دانست پسر بزرگش آواره بیمارستانهاست. امیر با ارث پدری جهیزیه خواهران را تأمین کرد و خود به سراغ خرید و فروش ماشین رفت و طبق قولش به پدرش، مخارج زندگی مادر پیر و خواهر معلولش را هم بر عهده گرفت.

خورشید زندگی امیر و همسرش تابان بود. امیر تمام تلاشش را به کار گرفته بود تا زندگی خوبی برای همسر، دو فرزند کوچک و مادر و خواهرش بسازد. درآمدش کفاف یک زندگی متوسط و آبرومند را می داد. از پدر یاد گرفته بود به نان و لقمه حلال راضی باشد و خدا را شکر بگوید ولی ته دلش زندگی بهتری می خواست، مثل خیلی از آدمها!

مدتی بود محمد را می شناخت. همیشه از درآمد و پول یک شبه در ساختمان سازی حرف می زد و می گفت حیف است به خاطر یک سود کم، وقت و سرمایه ات را با خرید و فروش ماشین به هدر می دهی، مغز مرد باید همیشه دنبال دودو تا چهار تا باشد و سرمایه اش را چند برابر کند!

آن قدر زیر گوشش خواند تا علیرغم مخالفت خانواده، همه سرمایه و پس اندازش را جمع کرد و به محمد داد تا به خیال خودش از صبح تا شب دنبال پول ندود. چند ماه اول خوب بود، محمد وانمود می کرد سود هنگفتی در انتظارشان است. فقط وقت می خواست تا واحدهای در دست ساخت را تکمیل و بفروشد، اما زمانی به خود آمد که فروشندگان لوازم ساختمانی یا پیمانکار و کارگر به سراغش آمدند. محمد غیبش زده بود. شاکیها امیر را می شناختند چون چک ها به نام امیر بود!

محمد فرار کرده بود، چند ماه این در و آن در زدن و بالاخره فهمیدند او در همان شهری که مخفی شده بود، از دنیا رفته است و حالا دست امیر به جایی نمی رسید. او با فریب، سرمایه امیر را بالا کشیده بود و بعد از مرگ هم چیزی به نامش نبود تا امیر حقش را بگیرد و به طلبکاران بدهد.

همه فامیل و دوست و آشنا بسیج شدند. مقداری از بدهی امیر که خود قربانی کلاهبرداری شده بود، تأمین گردید و شاکیها رضایت دادند و رفتند ولی بیشترین طلب ۱۳۰ میلیون تومان بود که باید پرداخت می کرد. سه سال پیش بود که امیر را در مقابل چشم همسر و دو فرزند کوچکش با دستان بسته به زندان بردند. غسل عادت کرده بود پدرش را هر بار در زندان ببیند که موهایش بیشتر از هفته قبل سفید شده است. باز هم فردا شب تولدش است. دلش هیچ نمی خواهد حتی عروسک هم نمی خواهد فقط پدرش را می خواهد که در کنار کیک تولد، با او عکس بگیرد و روز بعد به دوستانش نشان دهد و بگوید بابای من از مسافرت برگشته است. حالا هر روز می تواند صبح مرا به مدرسه برساند یا ظهر به دنبالش بیاید و غسل دست کودکانه اش را به دستان مردانه و قوی پدر بسپارد.

پرونده بدهی امیر روی میز کارشناس ستاد دیه استان تهران بررسی می شد. تقریباً هفتۀ ای سه بار با شاکی او صحبت می کرد تا بخشی از بدهی را ببخشد. شاکی حق داشت این مبلغ را نبخشد. او هم سرمایه اش را از دست داده بود ولی در نهایت قبول کرد تا فقط ۶۰ میلیون تومان بگیرد و رضایت دهد. بخشیدن ۷۰ میلیون بعد از سه سال انتظار و مراحل دادرسی، آسان نیست دل بزرگ طلبکار با شنیدن انتظار عسل کوچولو برای شب تولدش لرزید و یک ماه پیش پای برگه توافق را امضاء کرد.

بالاخره تلاشها به ثمر نشست. نیکوکارانی که با ستاد دیه استان تهران همکاری می کنند، تصمیم گرفتند آزادی پدر را به عسل هدیه دهند. ۶۰ میلیون تومان کمک، حتی کمکهای کمتر از یک میلیون تومان هم به برای کمک به امیر واریز شد تا بالاخره این مبلغ تأمین شد و قرار است امروز عصر امیر آزاد شود. حتی دادگاه هم تلاش کرد تا نامه آزادی زودتر به زندان اوین برسد.

عسل هنوز خبر ندارد. با چهره غمگین، صبح به مدرسه رفته و فکر می کند امشب هم پدر به خانه نخواهد آمد. از مادرش هم خواسته برایش کیک نخرد. کیک تولد بدون بابا را نمی خواهد ولی پدر می خواهد غروب که آزاد می شود خودش کیک بخرد. مادر و برادر و خواهرهایش هم امشب برای تولد عسل به خانه امیر می روند. همه می دانند امیر امشب به خانه می رود جز دختر کوچولویش عسل... او امشب قشنگترین هدیه تولد دنیا را می گیرد، بازگشت دوباره پدر به خانه!